

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال هجدهم
شماره ۲۱۶ اسفند ماه ۱۳۹۶ مارس ۲۰۱۸

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

مبارزه و تظاهرات به حق مردم ایران در تاریخ پنجشنبه ۷ دی ماه ۱۳۹۶ ابتداء از مشهد شروع گشت. سپس به صورت جرقه-ای به سراسر شهرهای کوچک و کناری ایران سرایت کرد و بعدا تهران را نیز در برگرفت. این خیزش نتیجه بلاتردید خفقان، فقر، بی‌دورنمائی، بیکاری و انواع گوناگون تعدی، ظلم، ستم مالی و معنوی بر مردم ایران و به‌ویژه به‌جوانان ما می‌باشد. این ادعای رژیم که گویا مقصر اصلی را می‌بایست در خارج از مرزهای ایران جستجو کرد و رژیم دامن پاک‌ی دارد، عاری از هرگونه حقیقت و نشانه عجز رژیم است. اگر چه نمی‌توان نقش دشمنان حاکمیت ملی ایران را در این مرحله و تحریکات آنان را نادیده گرفت.

قصد ما در این مقاله تحلیل همه جانبه این جنبش، علیرغم فروکش آن نیست. ما تلاش می‌کنیم کمبودهای این جنبش را که منجر به شکست آن شده است مورد ارزیابی علمی قرار دهیم. چگونگی برخورد به اشتباهات و کمبودها، مهمترین و شاید نیز صحیح‌ترین معیار جدی بودن و آمادگی انقلابی برای فعالیت‌های عملی آینده یک حزب و حتی یک مبارز واقعی است. نمی‌توان فرمان ادامه تظاهرات و یا یک جنبش خاص را داد و یا آن را نمونه بدون عیب و نقص برای کار آینده به شمار آورد؛ زمانی که نشان داده نشود، چرا این جنبش و مبارزه دچار شکست گشته است؟ این گونه برخوردهای بی‌مسئولیت حتی چنانچه هواداران آن حسن نظر نیز داشته باشند، عملا آب به آسیاب دشمن می‌ریزد و روحیه انقلابی توده‌ها را برای مصاف‌های آینده... ادامه در صفحه ۲

«ما ملت آزادی هستیم»

انباشت مطالبات بر حق سال‌های گذشته، که پی‌آمده چپاول، رانت‌خواری و غارت و در نتیجه بازتولید انبوه بیکاری، محرومیت، بی‌دورنمائی، فقر و گرسنگی بوده است، موج توفنده خیزش محرومان دیماه را موجب شد که بیکر رژیم فاسد جمهوری اسلامی را نشانه گرفت و به لرزه درآورد.

ارزیابی جناح‌های هیأت حاکمه، هر یک به فراخور منافع و موقعیت اجتماعی خویش، نسبت به خیزش ۹۶ متفاوت است. اگر خامنه‌ای و ولایت‌مدارانش این جنبش مردمی را نتیجه بلاواسطه «تحریک» و «دخالته» «دشمنان»، «جاسوسان» و «مزدوران» بیگانه می‌نمایانند، روحانی معتقد است که «نقد مردم فقط به اقتصاد نیست، مردم راجع به فساد و شفافیت حرف دارند و می‌گویند مسائل باید شفاف باشد». باید از ایشان پرسید شما که بیش از ۵ سال است در رأس قوه مجریه مملکت قرار گرفته‌اید، چرا برای این خواست محقانه تاکنون راه چاره‌ای نیاندیشیده‌اید و چپاول‌گران و غارت‌گران را به مردم نشناسانیدید و به سزای اعمال‌شان نرساندید؟ تکلیف بابک زنجانی، که گویا به علت دزدی و غارت به اعدام محکوم شده است! چه شد؟ چرا هم‌پیمانان رده‌بالای او را، که مانع اصلی در شفاف‌سازی‌اند، زیرا خود در زمره دزدان واقعی به‌شمار می‌آیند، به مردم معرفی نمی‌کنید؟ شما خود از دید اصلاح‌طلبان متهم هستید که بیش از همیشه در مقابل مراکز قدرت و فساد گُر نش کرده و منفعل مانده‌اید. حال که مردم با جسارت و بی‌پروائی بی‌نظیر پایه‌های حکومت شما را نشانه گرفته‌اند، طرفدار «شفاف‌سازی» و «مبارزه با فساد» شده‌اید؟!

نه دوران هشت ساله اصلاح‌طلبان حامی شما، به رهبری خاتمی، توانست بر فساد غلبه کند و نه دوره ۵ ساله شما. اصلاح‌طلبی به بن‌بست رسیده است. مردم دیگر نه «رفراندم» می‌خواهند و نه «اصلاحات»، بلکه تغییر رادیکال وضع اقتصادی موجود مدنظر آنهاست.

البته روحانی معتقد است که «این دولت هر آنچه در حقوق شهروندی و در انتخابات به مردم وعده داده، پای پیمان خویش ایستاده ... و همه تلاش خود را برای حل مشکل مردم بکار برده است.»! تلاش شما، آقای روحانی، در خدمت سیاست نئولیبرالی‌تان بوده است، که نه تنها مشکل مردم را حل نکرده است، بلکه روزبه‌روز بر آنها افزوده است. آنگاه شما از مردم می‌خواهید که به «یک شیوه منطقی، دقیق و قانونی» اعتراض کنند و با «خشونت و تخریب اموال عمومی» همراهی نکنند! آیا از خود پرسیدید که چرا مردم به قهر متوسل شده‌اند؟ آیا ۳۸ سال وقت برای نظامی که هم پول داشت و هم نیروی انسانی و هم امکانات طبیعی، کافی نبود تا «مشکلات مردم را حل کند»؟ ۳۸ سال فقط وعده کردید و وضع روزبه‌روز ناهنجارتر شد و امروز مردم می‌گویند دیگر بس است! ۳۸ سال است که حق تظاهرات مندرج در اصل ۲۷ قانون اساسی را زیر پا گذاریدید و هر صدای اعتراض را در گلو خفه کردید. سرکوب آزادی‌های مدنی وابسته به این نیست که خاتمی رئیس‌جمهور است یا احمدی‌نژاد و یا روحانی، بلکه ریشه در نظام ولایتی متکی به نیروی مسلح جبار دارد.

مگر در دوره خاتمی قتل‌های فاجعه‌آمیز زنجیره‌ای رخ ندادند؟ مگر فاجعه کوی دانشگاه در ۱۳۷۸ اتفاق نیفتاد؟ مگر در دوره احمدی‌نژاد تظاهرات مسالمت‌آمیز میلیونی را به خاک و خون نکشیدند؟ امروز نیز آقای روحانی مسأله «خشونت‌آمیز بودن تظاهرات» را بهانه کرده و نه تنها سرکوب آن را تأیید می‌کند، بلکه معتقد است که: «نیروهای امنیتی بخوبی اداره کردند» و به بسیجیان سرکوب‌گر که ۳ روز در خیابان حضور داشتند، سکه طلا هدیه می‌کند! اظهارات مملو از تزویر و ریای او مبنی بر «آزاد» بودن اعتراضات، قصدی جز فریب مجدد مردم را ندارد.

روحانی، مردم را به اصل ۲۷ قانون اساسی که بنابر آن «تشکیل اجتماعات و راهپیمائی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آنکه مخل به مبانی اسلام نباشد.» حواله می‌دهد و معتقد است که «این نکته باید برای همه روشن باشد که ما ملت آزادی هستیم!!» و طبق قانون اساسی و حقوق شهروندی، مردم در بیان انتقادات و حتی اعتراضاتشان کاملا آزاد هستند!! آری تظاهرات فرمایشی نظیر ۹ دی آزاد هستند، ولی تاکنون ده‌ها تظاهرات معلمان، دانشجویان، کارگران، اتوبوس‌رانان نه تنها مجوز نگرفته‌اند، بلکه سرکوب نیز شده‌اند.

آقای رئیس قوه مجریه، اگر تظاهرات «آزاد» است، چرا محرومانی که از فرط بیکاری و تنگدستی و گرسنگی به خیابان‌ها ریخته‌اند، ... ادامه در صفحه ۳

به حزب کار ایران (توفان)، حزب طبقه کارگر ایران به‌پیوندید

چاره رنجبران وحدت و...

تضعیف کرده به فنا می‌دهد.

در این تظاهرات نسبتاً وسیع در کنار بازنشستگان، آموزگاران، مالباختگان، عمدتاً نیروی جوان- شاید بسیار جوان و بی‌تجربه- تهی‌دست، بیکار و عاصی برای مطالبات حقوق شهروندی، صنفی، دموکراتیک و اندک اندک سیاسی خویش پا به میدان نهادند، همانان بودند که با خشم عمیق خویش توانستند یکی از جنبش‌های خود بخودی عظیم را بدون وجود یک رهبری و هماهنگی سیاسی طی دوران چند ده ساله اخیر در جمهوری اسلامی بوجود آورند. تنها "سازماندهی" و هماهنگی نسبی از طریق شبکه‌های مجازی و تلفن‌های همراه صورت می‌گرفت، ولی فاقد هرگونه تمرکز رهبری، هماهنگی شعارها و خواست‌ها و تاکتیک‌های ضروری برای هر مبارزه بود. فصل مشترک همه این خیزشها در شهرهای دور از هم، بیان نارضائی و مخالفت با فساد و کشورداری حاکمیت اسلامی بود. هر جنبش انقلابی و بگذار بگوئیم هر جنبشی برای نیل به هدف مطلوب خویش به تئوری نیاز داشته و این تئوری تنها و تنها می‌تواند از سوی حزب و یا سازمان با تجربه‌ای ارائه شود که قادر باشد گام به گام با در نظر گرفتن شرایط مشخص(که می‌توانند به سرعت تغییر یابند) جهت و تاکتیک مبارزه مردم را تدوین و روشن ساخته و ارائه دهد. امکانات دنیای کنونی ما برای ارائه شعارها، تاکتیک‌های تدوین شده کم نیست؛ کمبود در تدوین آنان نیز وجود ندارد، چنانچه یک تمرکز سازمانی نسبتاً قوی وجود می‌داشت که از پشتیبانی توده‌های مردم برخوردار می‌بود. می‌بینیم که تنها خواست به-درگیری و مبارزه و به‌میدان آمدن کافی نیست؛ بلکه عامل تعیین کننده وجود یک رهبری سازمانی است که این مبارزات خودجوش را به یک سو کشاند. جویبارها فراوانند و چنانچه از سرچشمه خود بیرون آیند و به سوی یک نهر و رودخانه وسیع گشاده نشوند؛ در زمین-های خشک اطراف فرو خواهند رفت.

جنبش خودجوش اخیر در ایران با این گستردگی و پراکندگی در شعارها و اهداف و دورنماها، به مردم از همان بدو امر و در زمان حضور مردم در خیابانها نشان داد، که کمبود رهبری سیاسی که چشم‌انداز روشنی به مردم ارائه دهد به‌شدت حس می‌شود. مردم با گوشت و پوست خود این کمبود را حس کرده و بر زبان می‌آوردند. این تجربه با تجربه سالهای گذشته فرق داشت، زیرا در جنبشهای گذشته همواره اصلاح‌طلبان تبدیل حاکمیت بودند و اعتراضات مردم در بهترین حالت موجب روی کار آمدن اصلاح‌طلبان می‌شد. مردم در

نمایشات اعتراضی گذشته کمتر به نقش عامل رهبری و وجود سازمان رهبری کننده مورد اعتماد می‌نگریستند. ولی در این بار مردم در تجربه خود آموخته بودند که باید اصول‌گرا و اصلاح‌طلب را که به عنوان تن واحد در مقابل جنبش قرار داشتند آماج حملات خود گردانید. به این ترتیب مسئله جایگزینی این حکومت با یک حکومت مردمی در ذهن مردم طرح شده بود. در ضمن منشاء طبقاتی کسانی که این بار به میدان آمدند با دفعات گذشته فرق داشت. در این جنبش خودبخودی طبقات فرودست جامعه طغیان کردند و تمایل به داشتن تشکیلات در آنها بیشتر به چشم می‌خورد. مردم ایران در روند شناخت، مرحله حسی را پشت سرگذاشته به این نتیجه رسیده‌اند که به تشکیلات نیاز هست. حزب ما این اشتیاق عمومی را که باید تشکیلات داشت تا بر دشمن غلبه نمود به‌خوبی حس می‌کند. پرسش این است چگونه تشکیلاتی و با کدام رهبری سیاسی و ایدئولوژیک؟

در این عرصه‌ها حزب ما با نظریات انحرافی و ضد حزبی گوناگونی روبرو هست که استعداد آنها تنها در خرابکاری در جنبش کارگری است.

متأسفانه هستند سازمانها، احزاب و نیروهای که به جای طرح مسئله رهبری حزبی و سیاسی جنبش‌های خودجوش و ضرورت عاجل آن، خود به دامن این جنبش‌ها می‌افتند و برآند و یا حتی کوشش واهی و بیهوده می‌ورزند که این جنبش‌ها یا خود به خود به پیروزی نایل آیند، و یا آنکه از درون آنان بدون وجود رهبری، یک تئوری انقلابی بیرون آید. در درون جنبش کارگری این وظیفه را اکونومیستهای قدیم و جدید به عهده گرفته‌اند. در جنبشهای خودبخودی اگر کمونیستها قادر نباشند رهبری را به دست گرفته و با تکیه به ایدئولوژی سوسیالیسم، آنها را به هدف مطلوب برسانند، این جنبشها تحت تاثیر افکار حاکم بورژوازی به انحراف، سازش و یا شکست گشاده می‌شود. رهبری کمونیستی به تئوری انقلابی نیاز دارد و این تئوری چیزی نخواهد بود بجز سوسیالیسم. تئوری این ضد انقلابی‌ها این است که توده‌ها و یا توده طبقه کارگر خودش خودش را آزاد می‌کند و نیازی به قیام و حزب ندارد. حتی آنها بی‌مورد نیز به عباراتی از مارکس توسل می‌جویند که ربطی به بحث ما ندارد. ولی آنها قادر نیستند توضیح دهند اگر مارکس و انگلس مخالف حزب و سازمان بودند و آزادی طبقه کارگر را به‌دست خود و به‌مفهوم دشمنی با تشکیلات می‌دانستند، به چه مناسبت "بیانیه حزب کمونیست" را تدوین کردند که انتشار آن دنیا را تغییر داد؟

عده‌ای دیگر به حزب اعتقادی ندارند و در

مقابل حزب پرچم "شورا" را برمی‌افرازند و مدعی می‌شوند که کمبود در جنبش خودبخودی اخیر، ناشی از آن بوده که این جنبش با فقدان رهبری "شورا"ها روبرو گشته که گویا تنها "شوراها" قادرند این جنبش را هدایت کنند. اینکه از نظر مارکسیست لنینیستی خود "شورا"ها به تئوری کمونیستی و رهبری حزب کمونیستی که ستاد فرماندهی طبقه کارگر است، نیاز دارند، برای آنها مطرح نیست و آنها با نفی حزب به بیراهه خویش ادامه می‌دهند. ولی کمونیستها می‌دانند که حزب کمونیست ستاد فرماندهی در مبارزه طبقاتی و دورنمای مبارزاتی طبقه کارگر است. حزب است که لشکر پرولتاریا را به سر منزل مقصود می‌رساند و با دیکتاتوری پرولتاریا بنای ساختمان سوسیالیسم را هدایت کرده و کشور را اداره می‌کند.

این امر که توده عظیم زحمتکشان بدون آگاهی به فن مبارزه سیاسی و قانونمندیهای تکامل جامعه و مبارزه، خود بخود به مارکسیسم دست بیابند، تنها می‌تواند از ناآگاهی و بی‌خبری این نیروهای منحرف "چپ" سرچشمه گیرد و یا ناشی از عدم آموزش از تجربه بیش از صد سال مبارزه زحمتکشان و کارگران و توده‌های انقلابی مردم تحت ستم باشد که هرگونه جریانات انحرافی آنتی آتوریته، اکونومیسم و غیره را پس از سالها تجربه‌های تلخ از سر راه خویش برداشته‌اند.

البته جنبش کنونی نه تنها از فقدان رهبری حزب قدرتمند و مورد اعتماد عمومی کمونیستی رنج می‌برد، از رهبری حتی بورژوازی و غیر پرولتری نیز برخوردار نبود. جنبش کنونی تنها یک انفجار و طغیان نهفته از نارضائی مردم جان به لب رسیده در ایران بود.

طغیان نارضائی اخیر گرسنگان با شتابزدگی، به صورت توده‌ای و سراسری، متأسفانه در تحت شرایطی پدید آمد که ضعف جنبش کمونیستی ناشی از تسلط و نفوذ مخرب رویزیونیسم در جنبش کمونیستی و تولید آشفته فکری در جامعه به چشم می‌خورد.

ابعاد گستردگی و ترکیب طبقاتی شرکت‌کنندگان نیز همه را، حتی خود ناراضیان را غافلگیر کرد. در ایران -همانند سایر کشورها نیز- چه در مبارزات صنفی طبقه کارگر و چه در مرحله سیاسی، کم نیستند سازمانها، احزاب چپ و یا کسان و جریاناتی که هنوز به خرافات اکونومیستی و ضد حزبی(آتونومی و یا ضد آتوریته) گرفتارند و مصرا آنها را تبلیغ می‌کنند.

لنین در کتاب "چه باید کرد" می‌گوید: "هرگونه سرفرود آوردن در... ادامه در صفحه ۳"

با تسلط رویزیونیسم بر حزب طبقه کارگر ماهیت پرولتری حزب تغییر می‌کند

چاره رنجبران وحدت و...

مقابل جنبش خودبخودی کارگری، هرگونه کوچک شمردن نقش "عنصر آگاه" و در عین حال نقش سوسیال دموکراسی، صرفنظر از آنکه شخصی که این نقش را کوچک می-شمارد، این را بخواد یا نه، به منزله تقویت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی در کارگران است." مگر غیر از آن است که تمام جنبش‌ها(از مبارزه دانشجویان دانشگاه در ۱۸ تا ۲۳ تیر سال ۱۳۷۸ گرفته، تا جنبش به اصطلاح سبز در خرداد ماه سال ۱۳۸۸ و همه تظاهرات گوناگون کارگری، آموزگاران، اتوبوسرانان و...) تنها قادر گشتند نارضایتی مردم گوناگون و عاصی بودن آنان را به صحنه عمل آورند و تغییرات عمدتا به سود این یا آن جناح صورت پذیرفت؟ مگر غیر از آن است که پیروزی‌های مردم ناچیز و پیشرفت مبارزات به سود مردم محدود بوده است؟

وجود عنصر آگاه کمونیستی و نقش رهبری؛ اگر نتواند معجزه‌های انجام دهد؛ حداقل قادر خواهد بود که مبارزه مردم را تکامل داده و آگاهی سوسیالیستی و دانش مبارزه را از لابلای کتاب‌ها و تجربه‌های بی‌شمار جنبش؛ به‌میان مردم؛ مبارزان و به‌ویژه کارگران بیاورد.

هم چنانکه برای هر عمل اجتماعی احتیاج به فن و دانش خاص آن عمل است و بدون دسترسی به آن انسان ناچار است تجربه چندین هزار ساله بشری را از نو بیازماید، برای کار سیاسی نیز محتاج آموختن دانش سیاسی هستیم. هر نجاری به فن نجاری وارد است و گرنه ناچار است آن را فراگیرد. در سیاست، در انقلاب نیز ما محتاج دانش سیاسی و انقلابی هستیم. محتاج به فراگرفتن مارکسیسم لنینیسم هستیم و این امر، کسب دانش است که ناچاراً طبقه کارگر آنرا از خارج از جنبش خودبخودی طبقه کارگر به درون جنبش وارد می‌کند. تئوری مارکسیسم و سوسیالیسم که یک عنصر ناآشنا و غریبه برای توده‌های وسیع زحمتکشان و به‌ویژه پرولتاریا است، می‌بایستی از سوی عناصر آگاه و پیشرو کمونیست متشکل در حزب کمونیست، به درون طبقه کارگر، زحمتکشان و سیاستهای صحیح ناشی از آن به درون این جنبش‌های خودبخودی انتقال یابد. برخی‌ها وحدت تئوری و عمل، وحدت دانش مارکسیسم و یا تئوری انقلابی را با جنبش‌های خودجوش به مثابه توهین به مردم و به عنوان دخالت در کار و راه آنان معرفی می‌کنند.

اینان که به تقدس جنبش‌های خودبخودی و عدم دخالت و رسوخ تئوری سوسیالیسم در آنها، این چنین پایبندند و آنرا تبلیغ می‌کنند؛ چرا جواب تجربه‌های تاریخی و شکست‌های متعدد این راه را نمی‌دهند؟ چرا عاجزند از اینکه بگویند

تئوری تقدیس و استقلال جنبش‌های خودبخودی نیز از آن پرولتاریا نبوده؛ بلکه از خارج و از طریق آنان و دیگر تئوریسین‌های شبیه‌شان وارد آن گشته است؟ شاید بر این باورند که در اثر **معجزه‌های تئوری این حضرات** که ناشی از اراده "گرائی آنان است؛ تمام قوانین معتبر عینی مبارزه اجتماعی را نفی کرده و بیراهه آنان به جای روال عینی تکامل بنشینند.

لنین در همان جا می‌گوید: "بدون تئوری انقلابی، نهضت انقلابی نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد... نقش مبارز پیشرو را تنها حزبی می‌تواند ایفاء کند که دارای تئوری پیشرو باشد."

نمی‌توان امیدی چندان برای پیروزی بردشمن و به‌دست آوردن قدرت سیاسی(انقلاب) داشت، چنانچه قادر نباشیم حداقل فنون و قوانین مبارزه طبقاتی و سیاسی را بیاموزیم و آنان را به‌کار بندیم. به عنوان نمونه می‌توان به برخی از این قواعد و اصول اشاره نمود؛ بدون آنکه خواسته باشیم توصیه و کاربرد آنان را بشیوه دکماتیسم درک نمائیم:

۱- محاسبه عینی نیروهای موجود اجتماعی و طبقاتی، مناسبات متقابل آنان قبل از هر اقدام سیاسی.

۲- تشخیص دشمن عمده از غیر عمده و در این ارتباط یافتن متحد سیاسی و در یک مرحله از انقلاب و حتی در هر اقدام سیاسی روز و مشخص.

۳- تجزیه و تحلیل شرایط مشخص سیاسی و رشد یافته و تغییرات منتج از آن.

۴- یافتن راه‌های مناسب برای تقویت خویش و تضعیف دشمن. آماده ساختن روحیه انقلابی در صف خویش و تضعیف روحیه دشمن.

۵- به‌کار بردن به‌جا و مناسب برای زمان حمله و هم چنین عقب نشینی. حمله و عقب نشینی هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند. عقب نشینی موقتی است و آن گاه ضروری می‌گردد که شرایط را برای حمله بعدی فراهم نماید.

۶- جمع‌بندی از هر اقدام و یا نمایش عمومی و آموزش از آن بر اساس انتقاد و انتقاد از خود.

بر اساس این تجارب باید ترویج و تبلیغ کرد که طبقه کارگر به‌وحدت و تشکیلات نیاز دارد تا

بتواند جنبش خلق را رهبری کند. پس پیش به سوی تقویت حزب کار ایران(توفان) که این وظیفه را در دستور کار خویش قرار داده است.

ما ملت آزادی هستیم...

۲۱ نفرشان را به هلاکت رساندید، بیش از هزار نفر را دستگیر کردید و حتی بعد از پایان تظاهرات نه تنها به دستگیری‌ها ادامه دادید، بلکه ۴ زندانی، در زندان زیر شکنجه‌های وحشیانه عُمال‌تان جان خود را از دست داده‌اند؟ دولت شما که ادعای «آزادی برگزاری تظاهرات» دارد، چرا تاکنون نه تنها تقاضاها را رد کرده، بلکه حتی از پاسخ‌دادن به آنها نیز امتناع کرده است؟

غلامعلی خوشرو، نماینده ایران در سازمان ملل در نامه اعتراضی‌اش با وقاحت به «انتونینو گوتروش»، دبیر کل سازمان ملل، می‌نویسد که «جمهوری اسلامی بر اساس قانون اساسی، حق اعتراضات، تظاهرات و تحصن‌ها را به رسمیت می‌شناسد!» نه تنها در جمهوری اسلامی به این قانون وقعی نگذاشته نمی‌شود، بلکه دستگیر شدگان نیز که به جرم شرکت در تظاهرات در چنگال دستگاه قضائی فاسد و زورگوی نظام گرفتار آمده‌اند، نه اجازه ملاقات دارند و نه حق اختیار وکیل مدافع. حتی بعد از پایان تظاهرات اخیر ده‌ها دانشجو را بدون هیچ دلیلی خودسرانه دستگیر کرده‌اند. ولی هیچ اعتراض و اقدامی از جانب قوه مجریه مملکت نسبت به این بی‌قانونی‌ها و بی‌عدالتی‌ها صورت نمی‌گیرد.

وانگهی زمانی که آزادی احزاب، سازمانها و سندیکاهای مستقل وجود ندارند، سخن گفتن از اصل ۲۷ قانون اساسی حرف مفت است. زمانی که نه احزاب اپوزیسیون(واقعی)، نه سازمان و نه سندیکای مستقل وجود دارد، چه کسی باید تقاضای برگزاری تظاهرات بدهد، چه نیروئی باید تظاهرات را رهبری و هدایت کند و مسئولیت‌پذیر باشد؟ شرط نخست تضمین اجرای اصل ۲۷ قانون اساسی، آزادی احزاب است. در غیر این صورت به رخ‌کشیدن اصل ۲۷ قانون اساسی عوامفریبی بیش نیست. مگر اینکه نهادهای وابسته به نظام اقدام به برگزاری تظاهرات در دفاع از جمهوری اسلامی کنند و آنگاه آن را به عنوان «آزادی اجتماعات» و اجرای اصل ۲۷ قانون اساسی جا بزنند!

امروز اصلاح‌طلبان، که وظیفه‌ای جز مقابله کردن با تغییرات پایه‌ای برای خود قائل نیستند و در واقع اصلاحات را برای تحکیم پایه‌های رژیم و نیز جلوگیری از خیزش انقلابی می-خواهند، از یکسو به خاطر «خوشنوت‌آمیز»

...ادامه در صفحه ۴

ما ملت آزادی هستیم...

بودن اعتراضات و «محتوا و شکل آن و پیامدهای ایران سوزش» (حمید رضا جلانیپور) آن را محکوم می‌کنند و از جانب دیگر پیشنهاد طرح ایجاد «مناطق تحت کنترل»، نظیر پارک لاله و یا استادیوم ورزشی برای انجام تظاهرات را می‌دهند. این شگرد نخنما که از کشورهای اروپایی به عاریت گرفته شده است - نظیر هایدپارک لندن - صرفاً جهت کنترل و جلوگیری از فراگیر شدن و در صورت لزوم سرکوب تظاهرات پیشنهاد می‌گردد. در حقیقت هدف از ارائه چنین پیشنهادی تعبیه سوپاپ اطمینانی است، تا از خیزش توده‌ای و فراگیر شدن اعتراضات مردم جان به لب رسیده جلوگیری کند.

در کشوری که رهبر و نهادهای نمایندگی و ستاد تبلیغات و ... تحت ولایت‌اش ۶۰٪ از بودجه کشور را به خود اختصاص می‌دهند؛ در کشوری که به علت عدم وجود اقتصاد تولید محور و وابسته بودن به نفت و در نتیجه کمبود پشتوانه و ارز هر روز به چاپ اسکناس اقدام می‌ورزند و در نتیجه تورم و سپس گرانی را روز به روز افزایش می‌دهند؛ در کشوری که یارانه ۲۳ میلیون شهروند یکبارہ قطع می‌شود؛

در کشوری که انرژی به یکبارہ ۱۷ هزار میلیارد تومان گران می‌شود؛ در کشوری که بودجه خدمات حوزه علمیه‌اش برابر بودجه ۴ وزارتخانه کشاورزی، کار، صنعت و راه و شهرسازی به اضافه سه سازمان محیط زیست، شهرداری و سازمان دانشجویان است؛

در کشوری که سهم سازمان غذا و دارو ۳۳ میلیارد ولی تنها بیمه طلاب‌اش ۲۹۶ میلیارد تومان، یعنی ۹ برابر آن است؛ در کشوری که برای نوسازی و توسعه، تجهیز مدارس ۱۱ میلیارد، ولی به نشر آثار امام (خمینی) ۲۶ میلیارد بودجه اختصاص داده می‌شود؛

در کشوری که کل سهم سازمان امور دانشجویان ۱۱ میلیارد ولی سهم مراسم ارتحال امام (خمینی) ۹ میلیارد تومان می‌باشد؛

در کشوری که جامعه المصطفی ۲۴ میلیارد بیش از سه وزارتخانه راه و شهرسازی، وزارت کار و رفاه اجتماعی و وزارت سازمان غذا و دارو بودجه می‌بلعد... چه انتظاری می‌توان داشت؟

در کشوری که بخش عمده بودجه صرف نهادها و افراد مذهبی می‌شود، که هیچ نقشی در عرصه تولید و خدمات ندارند، چگونه می‌توان بر بیکاری، مشکلات محیط‌زیست، کم



آبی، گرانی، بهداشت و درمان غلبه کرد؟ نظامی که سلطه سپاه پاسدارانش بر اقتصاد کشور عملاً امنیت در عرصه سرمایه‌گذاری تولیدمحور را سلب کرده است؛ نظامی که فاسدترین قوه قضائیه سراپا گوش به فرمان رهبر را از ابتدای استقرار جمهوری اسلامی به جان مردم انداخته است، به قسمی که از هیچ گونه اعتباری میان مردم برخوردار نیست و ... این نظام چگونه قادر خواهد بود، تولید را سامان دهد، بیکاری و تورم و گرانی و فقر را کاهش دهد؟ چگونه می‌تواند بر فساد غلبه کرده و شفاف سازی کند؟ چگونه می‌تواند باعث تسکین نارضایتی فراگیر مردم در تمام سطوح شود؟ در چنین نظامی که بیکاری، فقر، گرسنگی، آلودگی محیط زیست، کم‌آبی، تورم و به یک کلام گرسنگی فراگیر شده است، راهی جز اعتراض باقی نمی‌ماند. اعتراضات لشکر بیکاران و گرسنگان و جوانان تحصیل‌کرده بی‌آینده از بطن جامعه برمی‌خیزد و پاسخی دندان‌شکن به بی‌عدالتی‌ها، فقر و سرکوب قدرتمندان بی‌مقدار است. سرکوب مردم بهانه «خشونت» در واقع نشان دادن شاکی در جای متهم است. چه کسی ۳۸ سال است هرگونه اعتراضی را با خشونت و سببیت زایدالوصف پاسخ گفته است؟ آیا شما برای مردم راهی جز توسل به قهر باقی‌گذارده‌اید؟ دستگیری و کشتار معترضین و نیز حضور وسیع پاسداران و بسیج و ناجا در خیابان‌های شهرهای کشور ممکن است جنبش را موقتاً به عقب‌نشینی وادار کرده باشد، ولی قیام ارتش گرسنگان سرآغاز آن خیزش «داغ لعنت خوردگانی» است که عزم از بین بردن «دنیای فقر و بندگی» را نموده‌اند و قدم به میدان «مرگ و زندگی» نهاده‌اند. ارتش گرسنگان در تلاطمی بزرگ عاقبت بر خصم پیروز خواهد شد.

نفی کشورهای مستقل...

می‌رسند که اینگونه ممالک تحت سلطه امپریالیسم بوده و همه این کشورها در جهان وابستگان به امپریالیسم می‌باشند. با تصویری که این عده از سیمای سیاسی و تضادهای اساسی جهان می‌کشند، شما نه کشور مستقلی در جهان پیدا می‌کنید، نه عامل سیاسی در تحولات در این دنیا نقشی بازی می‌کند و نه اینکه اساساً تضادهای آشتی‌ناپذیر گوناگون در جهان وجود دارند. طبیعتاً این ذهنیت دنیای واقعی نیست که ما با آن روبرو هستیم. این ادعاهای شبه‌مارکسیستی که تکیه را تنها بر "اقتصاد"، "رشد نیروهای مولده" و ... می‌گذارد، فراموش می‌کند که تاریخ اجتماعات بشری تاریخ مبارزه طبقاتی است و مبارزه طبقاتی در درجه نخست یک مبارزه سیاسی برای کسب قدرت سیاسی است. تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، تضاد میان خلقهای ستمکش و ستمگر، تضاد میان کشورهایی که از حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی خویش دفاع کرده و ملت‌هایی که برای حق خودتعیینی سرنوشت علیه امپریالیستها و برضد تجاوزکاران به حقوق آنها مبارزه می‌کنند، همه این فعالیتها ماهیتاً مبارزه سیاسی هستند و چهره سیاسی کنونی جهان ما را رقم می‌زنند. چشم بستن به واقعیات عینی و عبارات قلمبه سلمبه "ضد امپریالیستی" و سوپر انقلابی بر زبان آوردن، با مارکسیسم لنینیسم قرابتی ندارد. اینکه گفته شود ما هیچ دولت مستقلی در عصر امپریالیسم نداریم، ما هیچ کشور مستقلی نداریم، همه کشورهای جهان نوکران و دست نشاندهان امپریالیسم هستند، زیرا از نظر اقتصادی به سرمایه مالی جهانی وابسته‌اند، عدم درک رابطه سیاست با اقتصاد در دانش مارکسیستی و درک دیالکتیکی تاریخ است.

این ادعای نامعقول عواقب وحشتناکی به دنبال دارد که کاشفان آن به آن نمی‌اندیشند. باید پرسید اگر در عصر امپریالیسم امکان تحقق آزادی و استقلال ملت‌ها نیست، پس چرا کمونیستها باید از "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" دفاع کنند؟ مگر نه این است که دفاع از این حق به معنی تشکیل دول مستقل سیاسی است؟ اگر امکان تحقق این حق در عصر امپریالیسم وجود ندارد، پس ادعاهای کمونیستها مبنی بر دفاع از این حق حرف پوچ بوده و موجب می‌شود که مردم ممالک تحت ستم بدون چشم‌انداز روشن، بیرحمانه به جلوی گلوله دشمن فرستاده شوند. اگر در عصر امپریالیسم ما به علت قدرت سلطه‌ی الیگارشی مالی با یک شبکه محکم وابستگی اقتصادی روبرو هستیم، پس چرا کمونیستها باید از جنبشهای آزادیبخش ملی که در... ادامه در صفحه ۵

امپریالیسم آمریکا تروریست، جاسوس، ناقض حقوق اساسی انسانها و دشمن شماره یک بشریت است

نفی کشورهای مستقل...

درجه نخست مبارزه ملتها برای رهائی از یوغ سیاسی امپریالیسم است، پشتیبانی کنند؟ چپ‌روهای "انقلابی" ما برای این همه واقعیتهای غیرقابل انکار پاسخی ندارند. آنها تفاوت میان وابستگی اقتصادی و استقلال سیاسی را درک نمی‌کنند. **وابستگی اقتصادی** الزما به مفهوم زیر سلطه بودن سیاسی ممالک نیست. کشورهای زیر سلطه، ممالکی هستند که هم از نظر سیاسی و هم از نظر اقتصادی در شبکه نفوذ مالی و سیاسی و نظامی و اقتصادی امپریالیسم گرفتارند. به این جهت ما وقتی در این زمینه بحث می‌کنیم، باید توجه کنیم که ما با دو زمره از کشور در جهان روبرو هستیم و این آن واقعیت غیرقابل انکار و عینی جهان ماست. نخست کشورهای وابسته از نظر اقتصادی و در عین حال زیر سلطه امپریالیسم از نظر سیاسی (بطور مثال ممالک مستعمره، نیمه‌مستعمره و یا زیر سلطه) و دوم کشورهای وابسته از نظر اقتصادی ولی مستقل از نظر سیاسی (بطور مثال ممالک آزاد، مستقل از نظر سیاسی، ولی وابسته از نظر اقتصادی). **مفهوم وابسته به معنی زیر سلطه نیست.** همه ممالک جهان از نظر اقتصادی در هم تنیده و در شبکه مالی جهانی، روابط بانکی و انتقال ارز به هم وابسته‌اند.

امپریالیسم آمریکا به نفت ممالک مستقل نظیر ونزویلا و یا زیر سلطه نظیر عربستان سعودی نیاز دارد و امپریالیسم آلمان که فاقد مواد اولیه است و به مواد اولیه سایر ممالک به ویژه نفت و گاز روسیه و مواد اولیه ممالک آفریقائی محتاج است، ولی این نیاز و وابستگی آمریکا و آلمان به روسیه و یا ممالک آمریکای لاتین و یا آفریقا هیچکدام به آن مفهوم نیست که آمریکا و آلمان به خاطر این وابستگی اقتصادی مستعمره و یا زیر سلطه عربستان سعودی و یا ونزویلا هستند. آنها تنها از نظر اقتصادی بیکدیگر **وابسته‌اند.** هر رابطه اقتصادی به مفهوم رابطه استعماری نیست. مخلوط کردن مناسبات متقابل اقتصاد و سیاست و مطلق کردن عامل اقتصاد به نحوی که از مبارزه انقلابی و مبارزه سیاسی طبقاتی دست بکشیم، به این امید واهی که در اثر رشد خودکار اقتصاد و رشد نیروهای مولده به طور خودبخودی سوسیالیسم در جهان مستقر می‌شود، انحراف از درک ماتریالیستی-دیالکتیکی تاریخ است. انقلاب اجتماعی یک انقلاب سیاسی است. بدون این انقلاب سیاسی امکان تحول اقتصادی و گذار به سوسیالیسم به صورت خودبخودی ممکن نیست. در آنجا ما با سیاست روبرو هستیم و نه با اقتصاد. در اینجا ما با رابطه سیاست و اقتصاد و تاثیر متقابل دیالکتیکی آنها بر هم

روبرو هستیم.

لنین در اثر خود "کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره "اکنونیسم امپریالیستی" - از انتشارات حزب کار ایران (توفان)، در برخورد به همین تفکرات اکنونیستی دوران امپریالیسم نوشت: "سرمایه بزرگ مالی یک کشور همیشه قادر است رقبای خود را حتی در کشوری بیگانه و از نظر سیاسی مستقل از بین ببرد و این کار را پیوسته انجام می‌دهد. در زمینه اقتصادی، این امر کاملا تحقق پذیر است. "الحاق" اقتصادی بدون الحاق سیاسی کاملا قابل تحقق بوده و پیوسته بدان برمی‌خوریم. به عنوان مثال، اینکه آرژانتین در حقیقت یک "مستعمره تجاری" انگلستان است، که پرتغال در واقع امر "تیول" انگلستان است و امثالهم. این صحیح است. وابستگی اقتصادی به بانکهای انگلیسی، بدهکاری در مقابل انگلستان، دست اندازی انگلستان به خطوط آهن، معادن، اراضی و غیره، تمام اینها ممالک نامبرده را تبدیل به "ملحقات" انگلستان در مفهوم اقتصادی آن می‌سازد بدون آنکه استقلال سیاسی آنان را خراب کند.

منظور از حق خودتعیینی سرنوشت ملتها همان استقلال سیاسی آنهاست. به همین دلیل امپریالیسم کوشش دارد که آنها نقض نماید، زیرا بدنیاال الحاق سیاسی الحاق اقتصادی را غالبا آسانتر (ساده‌تر) می‌توان به مامورین دولتی رشوه داد، امتیاز کسب کرد، قوانین به نفع خود را به تصویب رسانید و امثالهم) - ساده‌تر و مطمئنتر می‌تواند به تحقق در آورد. به همان ترتیبی که امپریالیسم به طور کلی کوشش دارد الیگارشسی را جانشین دموکراسی نماید. لکن سخن‌راندن از "تحقق ناپذیری" حق خودتعیینی، از نظر اقتصادی، در دوران امپریالیسم، یاهه سرائی بیهوده‌ای است." (صفحات ۳۷ و ۳۸)

ما شاهدیم که مبارزه ملی در دوران امپریالیسم وجود دارد. ما در طی چند دهه گذشته با مبارزات آزادیبخش مردم اندونزی، ویتنام، کامبوج، لائوس، کره، هندوستان، ایران، عراق، مصر، سودان، لیبی، الجزایر، زیمباوه، تانزانیا، آنگولا، آفریقای جنوبی، گواتمالا، ونزویلا، بولیوی، آرژانتین، شیلی و.. روبرو بوده‌ایم. نفی مبارزه ملی در دوران امپریالیسم به این مفهوم است که همه تضادهای جهانی را در تضاد کار و سرمایه خلاصه کنیم و تضاد خلقهای جهان بر ضد امپریالیسم و صهیونیسم را انکار نمائیم.

اتفاقا در دورانی که امپریالیسم با استراتژی جهانی سازی سرمایه و سیاستهای نئولیبرالی به ممالک مستقل هجوم آورده است تا آنها را در شبکه مالی خویش و با نابودی دول ملی و

محدود کردن حدود اختیارات ملی آنها این کشورها را به مستعمره خویش بدل سازد، بر اساس حکم دیالکتیک در تشدید تضادهای طبقاتی و ملی، آتش مبارزه ملی بر ضد امپریالیسم در این کشورها لهیب خواهد کشید و ما با موجی از مبارزه ضد امپریالیستی روبرو خواهیم شد. این حرکت انقلابی ناقص تئوری-های "اکنونیستی امپریالیستی" است که دنیا را در تضاد کار و سرمایه خلاصه می‌کند و معتقد است سوسیالیسم بطور خودبخودی در جهان مستقر خواهد شد.

همین امر بدیهی دفاع پاره‌ای سازمانها، احزاب و گروه‌ها، از حق خود تعینی سرنوشت خلق گرد- که در ایران رایج است- و آنها در دوران امپریالیسم، حاکی از آن است که بحث بر سر استقلال این کشور مطرح بوده و امکان پیدایش ممالک مستقل از جمله کردستان منتفی نیست. از این احکام در دوران امپریالیسم چه چیز حاصل می‌شود:

۱- کشورها برای استقلال سیاسی خویش

و بر ضد امپریالیسم مبارزه می‌کنند و این مبارزه الزما به وابستگی این کشورها به شبکه جهانی مالی امپریالیستی از نظر اقتصادی ربطی ندارد.

۲- در کنار وابستگی اقتصادی که تا

دوران سوسیالیسم و حتی تا حدودی بعد از آن هم، با ادامه حیات امپریالیسم در جهان، هنوز وجود خواهد داشت، ما با استقلال سیاسی کشورها و یا با مبارزه خلقها برای آزادی و استقلال خویش روبرو هستیم که بعضا پیروز شده و یوغ مستعمراتی و یا نواستعماری را بدور می‌افکنند و علیرغم وابستگی به بازار جهانی سرنوشت سیاسی کشور خویش را خود در دست می‌گیرند و رهبری می‌کنند و یا اینکه پیروز نشده و در زیر یوغ اقتصادی و سیاسی امپریالیسم باقی می‌مانند.

نفی مبارزه ملی و نفی وجود کشورهای مستقل از نظر سیاسی که محصول همین مبارزه ملی است، ناشی از درک نادرست از مقام امپریالیسم در جهان، نفی مبارزه انقلابی خلقها و نفی حمایت از ملتهائی است که دول مستقل خویش را به کف آورده‌اند.

استقلال یک دولت ربطی به ماهیت دموکراتیک حکومت ... ادامه در صفحه ۶

تجاوزگران استعمارگر، باید خاک عراق، افغانستان، لیبی، سوریه و یمن را بی قید و شرط ترک کنند. صهیونیسم دشمن بشریت و قاتل ملت فلسطین است

مخالف مبارزات آزادیبخش و ملی هستند و در عمل به بلندگوی امپریالیسم و صهیونیسم در منطقه و در ایران بدل شده‌اند، باید به شدت مبارزه کرد.

در عرصه تجربه عملی نیز ما بعد از انقلاب کبیر سوسیالیستی اکثر و شکست امپریالیستها در جنگ جهانی اول با فروپاشی نظام مستعمراتی روبرو بودیم که دهها کشور مستعمره جهان به استقلال سیاسی خویش و نه الزام سوسیالیستی دست یافتند. ما با نمونه‌های بسیاری از این ممالک مستقل در جهان امروز روبرو هستیم که بطلان نظریه تروتسکیستی، اکونومیستی-امپریالیستی را ثابت می‌کند.

نفی وجود استقلال کشورها...

و گرایش ضد دموکراتیک تراست‌ها را تشدید می‌نماید." (کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره "اکونومیسم امپریالیستی" اثر لنین انتشارات توفان نشریه شماره ۶۲ مهرماه ۱۳۵۷ ص ۴۷).

و در اثر دیگرش به روشنی بیان می‌کند که از نظر تئوریک نادرست خواهد بود اگر فکر کنیم که در دوران ارتجاع امپریالیستی و نفوذ انحصارت و سرمایه مالی هرگونه مبارزه دموکراتیک غیر ممکن است. این همان تفکر اکونومیست امپریالیستی است که اقتصاد را مطلق و از سیاست جدا می‌سازد.

"به طور کلی، دموکراسی سیاسی تنها یکی از اشکال ممکن (هر چند از نظر تئوریک برای سرمایه‌داری "ناب" امری طبیعی به نظر می‌رسد) برای رو بنای سرمایه‌داری است. سرمایه‌داری و امپریالیسم، آنگونه که واقعیت نشان می‌دهند تحت کلیه اشکال سیاسی تکامل می‌یابند و کلیه اشکال را تابع خود می‌نمایند. از این جهت، از نظر تئوریک کاملاً خطا خواهد بود چنانچه بخواهیم ادعا کنیم که تحقق یکی از اشکال و یکی از مطالبات دموکراسی "غیر ممکن" است." (!"ترازنامه مباحثه‌ای پیرامون حق ملل در تعیین سرنوشت خویش؛ فصل ۲- آیا در عصر امپریالیسم دموکراسی "قابل تحقق" است؟ اثر لنین).

لنین رابطه سیاست با اقتصاد را چنین توضیح می‌دهد که امپریالیسم بطور کلی نافی دموکراسی است و برای نابودی امپریالیسم و استقرار بدیل آن که سوسیالیسم

است، باید به انقلاب دست زد و این

...ادامه در صفحه ۷



سیاست با اقتصاد اجتناب ناپذیر است ولی نه به یکباره و بدون تصادم، نه به سادگی و نه از طریق مستقیم، "قطعی" از نظر انگلس فقط اصل زیر است- اصلی که تماماً انترناسیونالیستی بوده و در مورد کلیه "خلفهای خارجی"، یعنی نه فقط خلفهای مستعمرات بکار می‌گیرد: تحمیل سعادت به آنها باعث به خطر انداختن پیروزی پرولتاریا خواهد شد." (ترازنامه مباحثه‌ای پیرامون حق ملل در تعیین سرنوشت؛ فصل ۹- نامه انگلس به کائوتسکی اثر لنین).

صرفنظر از جنبه تئوریک که ما با اشاره به آن ثابت نمودیم استقلال ممالک در عصر امپریالیسم ممکن بوده و ممالک مستقل وجود دارند، ولی نباید فراموش کرد که کسب این استقلال و رهبری آن، نه تنها از جانب پرولتاریا، بلکه از سوی طبقات غیرپرولتری نیز مقدور است. اگر کسب استقلال به رهبری پرولتاریا صورت پذیرد، این استقلال سیاسی به سمت سوسیالیسم گرایش داشته و قدرت سیاسی در خدمت تحولات بنیادی و استقرار اقتصاد سوسیالیستی به کار گرفته خواهد شد در حالیکه اگر رهبری مبارزه ملی به علت ضعف پرولتاریا در دست طبقات غیرپرولتری و بورژوائی قرار گیرد، این استقلال همواره ناپایدار و متزلزل بوده و بسیار ضربه‌پذیر خواهد گردید.

در عرصه سیاسی دشمنان مارکسیسم تلاش می‌کنند مسئله استقلال سیاسی در عصر امپریالیسم را غیر مترقی جا زده و جامعه را به عقب برگردانند. آنها بیکباره به نفی پدیده امپریالیسم می‌پردازند و مدعی می‌شوند که استقلال به دوران گذشته تعلق دارد و در دوران جهانی شدن سرمایه داری نباید از استقلال، تمامیت ارضی، حق تعیین سرنوشت و مبارزه ملی سخن گفت. مبارزه ملی که آنرا در غالب میهنپرستی به نقد می‌کشند، نقش منفی در مبارزه اجتماعی بازی می‌کند. به نظر آنها دنیای کنونی دنیای مبارزه کار با سرمایه است و ما باید از انقلاب در یک کشور چشم پوشیده به انقلاب جهانی دست زنیم. با این درک ارتجاعی آنها که مخالف مبارزه برضد امپریالیسم و

نفی کشورهای مستقل...

آن ندارد. استقلال یک دولت یعنی تصمیمگیری مستقل در مورد کلیه امور کشور چه در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، خارجی، نظامی و چه فرهنگی و غیره که طبیعتاً همه این تصمیمگیری‌ها در دنیای فرضی اتفاق نمی‌افتد و ناچاراً به ضرورت اقتصادی که به همه کشورها تحمیل

می‌شود وابسته است. استقلال تصمیمگیری که بیان استقلال سیاسی است به مفهوم درستی تصمیمات نیست. یک حکومت سوسیالیستی، چه برسد به حکومت مستقل بورژوائی، نیز می‌تواند تصمیمات نادرست اتخاذ کند که به عوامل گوناگون بستگی دارد. استقلال سیاسی را مساوی اتخاذ تصمیمات انقلابی و درست قرار دادن، بی-مایگی سیاسی و تظاهر به انقلابیگری کاذب است.

وقتی ما در مورد یوغ ملی سخن می‌رانیم "بحث بر سر یکی از اشکال یوغ سیاسی است، یعنی نگهداری قهری یک ملت در مرزهای حکومتی یک ملت دیگر؟ خیلی ساده این یک تلاش برای طفره رفتن از زیر بار مسایل سیاسی است!" (ترازنامه مباحثه‌ای پیرامون حق ملل در تعیین سرنوشت خویش؛ فصل ۱- سوسیالیسم و حق ملل در تعیین سرنوشت اثر لنین).

در جای دیگر: "۲- آزادی جدا شدن سیاسی، این مسئله به تعیین مرزهای دولتی مربوط است. این تنها نکته گرهی است و دقیقاً همان نکته‌ایست که به وسیله مخالفان ما مسکوت گذاشته می‌شود. آنها نمی‌خواهند در باره مرزهای دولتی و یا حتی کلا راجع به دولت فکر نمایند. این نوعی "اکونومیسم امپریالیستی" مشابه با "اکونومیسم" قدیمی سالهای ۱۸۹۴ تا ۱۹۰۲ می‌باشد. که این چنین استدلال می‌کرد: "سرمایه‌داری فائق شده بنابراین رسیدگی به امور سیاسی دیگر موردی ندارد!" این چنین تئوری سیاست-زدا اساساً ضد مارکسیستی است. "(همانجا) "اکونومیستهای" قدیمی مارکسیسم را به شکل کاریکاتوری در آورده و به کارگران می‌آموختند که "فقط" "اقتصاد" برای مارکسیستها حائز اهمیت می‌باشد." (همانجا).

"... انگلس بهیچوجه اعتقاد ندارد که "عامل اقتصادی"، بطور خودبخودی و مستقیم، از پس کلیه مشکلات برخواهد آمد. انقلاب اقتصادی باعث می‌شود کلیه خلفها به سوی سوسیالیسم سمتگیری نمایند ولی در عین حال انقلابات و حتی جنگ‌هایی- علیه دولت سوسیالیستی- نیز امکان پذیر است. تطبیق

مبارزه با فساد و رشوه‌خواری تنها به دست یک حکومت مردمی عملی است

از نظر سیاسی بر سر کار می‌آیند که خود محصول تشدید تضادهای طبقاتی در درون کشورها و شرایط ویژه جهانی هستند. این دولتها مسلماً از نظر اقتصادی وابسته به بازار جهانی سرمایه‌داری و شبکه مالی امپریالیستی می‌باشند، ولی تصمیمات داخلی و خارجی کشور خویش را مستقلاً اتخاذ می‌نمایند. دفاع از این استقلال، دفاع از دموکراسی بطور عام و دفاع از حق ملل در تعیین سرنوشت به دست خویش است، بطوریکه قادر باشند دولتهای مستقل خود را مستقر کنند. نفی وجود کشورهای مستقل در دوران امپریالیسم در حقیقت نفی امکان مبارزه دموکراتیک در این دوران است. این سیاست نیهیلیستی کمونیستها را به مرتجعان بدل می‌سازد. البته پذیرش این اصل از نظر تئوریک که در دوران تسلط سرمایه مالی بر جهان امکان پیدایش دول مستقل از نظر سیاسی منتفی نیست که ما با دهها نمونه آن در جهان در عمل روبرو هستیم، به این مفهوم نیست که این دولتها سوسیالیستی، انقلابی و یا مترقی هستند. یک دولت مستقل می‌تواند حتی دارای حکومت مستبد و سرکوبگر باشد. معیار استقلال درجه سرکوب نیست، تصمیمات آزادانه در عرصه سیاسی بدون تمکین به اوامر خارجی است.

به توفان در تلگرام خوش آمدید



اساس منطق اکونومیست امپریالیستی امکان تحقق دموکراسی را در دوران تسلط امپریالیسم و گسترش سرمایه مالی بکلی منتفی دانست و در انتظار رشد بحران‌زای انحصارات و جنگهای جهانی نشست و بر سرنوشت مقدر بشریت نظاره کرد و یا برای تحقق دموکراسی که تمام زمینه مادی تحولش توسط ارتجاع امپریالیستی تولید می‌شود، به مبارزه برخاست.

مبارزه ملل برضد امپریالیسم به خاطر کسب استقلال ملی و استقرار حکومتهای مستقل یکی از این عرصه‌های بیکار دموکراتیک است. روند مبارزه ملتها برای استقرار دول مستقل از نظر سیاسی، ولی به هر صورت وابسته به امپریالیسم از نظر وابستگی به شبکه مالی گسترده امپریالیستی در جهان، همیشه ادامه دارد و تا امپریالیسم موجود است این مبارزه خاتمه نمی‌یابد. دنیائی که ما در آن زندگی می‌کنیم متشکل از ارباب و نوکر نیست. اشکال مهم دیگری از وابستگی‌ها و تعلقات، ارتباطات متضاد میان دولتها، گروه‌ها و طبقات وجود دارند. تضادها مرتب تشدید می‌شوند و به درگیرهای سیاسی منجر می‌گردند. تجاوز به عراق، لیبی، سوریه، فلسطین و... را نمی‌شود در چارچوب تفکر اکونومیست امپریالیستی توضیح داد و افسانه‌سرائی کرد که چون حکومتهای همه این کشورها دست‌نشانندگان امپریالیسم بودند و از نظر وابستگی به سرمایه مالی امپریالیستی به اقتصاد جهانی سرمایه‌داری وابسته هستند، لذا امپریالیستها تنها نوکران خویش را با یکدیگر تعویض کرده‌اند. این تفکر غیرمارکسیستی دنیا را بسیار ساده کرده و به نفی رشد تضادهای موجود در جهان و انکار مبارزه محتوم خلقهای جهان بر ضد ارتجاع امپریالیستی می‌کشاند. در عصر امپریالیسم نیز آشکالی از حکومتهای مستقل

نفی وجود استقلال کشورها...

انقلاب به رهبری طبقه کارگر محصول مبارزه طبقات فرودست جامعه است. ولی برای بسیج این توده‌ها و ارتقاء سطح آگاهی آنها، به آموزش مردم نیاز است و این آموزش به جز از راه مبارزه برای تحقق دموکراسی که طبیعتاً در دوران ارتجاع امپریالیستی ممکن است، مقدور نمی‌باشد. در اینجا ما با پیوند اقتصاد و سیاست از نظر مارکسیستی روبرو می‌شویم، زیرا که دموکراسی خود نیز سیاست است و مبارزه برای تحقق آن نیز سیاست است:

"... رشد و گسترش قیام سوسیالیستی علیه امپریالیسم بطور جدانپذیری با گسترش مقاومت و جوش دموکراتیک پیوند دارد. سوسیالیسم، هر دولت و در نتیجه هر نوع دموکراسی را به طرف زوال می‌کشاند، ولی سوسیالیسم به صورت دیگری به تحقق در نمی‌آید، مگر از ورای دیکتاتوری پرولتاریا، که قهر علیه بورژوازی، یعنی برضد اقلیت مردم را، با توسعه کامل دموکراسی پیوند می‌دهد." (کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره "اکونومیسم امپریالیستی" اثر لنین انتشارات توفان نشریه شماره ۶۲ مهرماه ۱۳۵۷ ص ۹ و ۱۰).

لنین مبارزه برای دموکراسی را به جنگ تشبیه می‌کند. زیرا دموکراسی سیاست است و جنگ نیز ادامه سیاست به زبان قهرآمیز می‌باشد:

"جنگها ادامه سیاست‌اند، بهمین سبب هنگامیکه برای دموکراسی مبارزه می‌شود، جنگ به خاطر دموکراسی نیز ممکن است." (کاریکاتوری از مارکسیسم و در باره "اکونومیسم امپریالیستی" اثر لنین انتشارات توفان نشریه شماره ۶۲ مهرماه ۱۳۵۷ ص ۲۵).

از این بحث‌ها چنین برمی‌آید که یا باید بر

مقالات توفان الکترونیکی شماره ۱۳۹ اسفند ماه ۱۳۹۶ را در تارنمای توفان مطالعه نمایند

توفان الکترونیکی در آغاز هر ماه میلادی منتشر می‌شود

www.toufan.org

نشریات حزب کار ایران (توفان)

toufan@toufan.org

<http://toufan.org/ketabkane.htm>
http://toufan.org/nashrie_tofan%20archive.htm
<https://twitter.com/toufanhezkar>
<https://www.facebook.com/toufan.hezbekar>
<https://www.facebook.com/pli.toufan?fref=ts>

سایت کتابخانه اینترنتی توفان
 سایت آرشیو نشریات توفان
 توفان در توئیتر
 توفان در فیسبوک
 توفان در فیسبوک به زبان انگلیسی

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است

نفی وجود استقلال کشورها در عصر امپریالیسم نفی مبارزه دموکراتیک و تحقق آن است

لنین بارها در مورد رابطه دولت و دموکراسی طبقاتی سخن رانده است. تشکیل دولت خود پذیرش یک نوع دموکراسی است. پس وقتی مردمی برای حق خودتعیینی سرنوشت خویش مبارزه می‌کنند، هدفشان استقرار دولت خودی است و به این مفهوم هرگونه مبارزه برای حق خودتعیینی سرنوشت یک مبارزه دموکراتیک بورژوائی است. لنین در همین عرصه توضیح می‌دهد که در دوران سرمایه‌داری و عصر پیدایش انحصارات نیز مبارزه برای تحقق دموکراسی یکی از اشکال مبارزه مردم است که همواره برای تحقق آن با دشمنان دموکراسی مبارزه می‌کنند و جزئی از برنامه احزاب کمونیستی است.

تروتسکیست‌ها و اکونومیست-امپریالیست‌ها که دو روی یک سکه هستند، همواره با این شعارها به میدان می‌آیند که تحقق دموکراسی در دوران تسلط امپریالیسم مقدور نیست. و از این حکم معیوب به این نتیجه می‌رسند که کمونیست‌ها نباید برای آزادی احزاب، آزادی بیان و عقیده، آزادی زندانیان سیاسی، تساوی حقوق زن و مرد از نظر اجتماعی و سایر مطالبات دموکراتیک و صنفی و... مبارزه کنند. از نظر تروتسکیست‌ها و چپ‌روها این اقدامات گویا به مبارزان، فعالیت در چارچوب مناسبات مسلط را القاء می‌کند و طبقه حاکمه را برای اجرای این مطالبات مورد خطاب قرار می‌دهد و آنها را به رسمیت شناخته و به آنها مشروعیت می‌بخشد و لذا اقداماتی رفرمیستی و ضد انقلابی بوده و در مقابل این خواست‌های رفرمیستی و اصلاح‌طلبانه باید مسئله سرنگونی نظام حاکم و استقرار بلاواسطه سوسیالیسم را مطرح ساخت. برای آنها مبارزه برای مطالبات دموکراتیک به اندازه کافی انقلابی نیست، بلکه "ضد انقلابی" است. اکونومیست‌های امپریالیستی که ستایشگر رشد اقتصاد سرمایه‌داری هستند، تحقق همه این خواست‌های دموکراتیک را حتی به طور نسبی در عصر امپریالیسم غیرممکن و بی‌نتیجه دانسته و منتظرند تا با رشد اقتصاد، تحولات اجتماعی نیز به شکل خودبخود صورت پذیرد و دنیا بهشت برین شود. برای آنها حرف اصلی را اقتصاد می‌زند. به نظر آنها تشدید تضاد میان رشد نیروهای مولده و مناسبات حاکم تولیدی، کار را به جایی می‌رساند که بدون مبارزه دموکراتیک و سوسیالیستی، بدون انقلاب اجتماعی، طبقات حاکمه بر سر عقل می‌آیند و قدرت سیاسی را دو دستی تقدیم پرولتاریا می‌کنند. لنین برخلاف آنها پیدایش تراست‌ها و امپریالیسم را پایان مبارزه دموکراتیک نمی‌دانست، زیرا بر این نظر بود که امپریالیسم به علت ماهیت انحصاری سرمایه‌داری و سرکوب رقبا و از بین بردن رقابت آزاد، دموکراسی را که با رقابت آزاد ملازم است، با ارتجاع که با انحصار ملازم است، جایگزین می‌سازد. گرایش امپریالیسم به نفی دموکراسی به صورت عام و هر نوع دموکراسی است و بهیچوجه نفی تنها یکی از مطالبات دموکراتیک از جمله حق خودتعیینی سرنوشت ملل نیست، زیرا مسئله ملی نیز به هر صورت یک مسئله دموکراتیک است و باید در چارچوب دموکراسی علی‌الاصول قابل حل باشد. لنین به همین جهت بیان می‌داشت:

"... زیرا توسعه سرمایه‌داری رشد گرایش‌های دموکراتیک در توده‌های خلق را متوقف نمی‌سازد، بلکه آشتی‌ناپذیری بین این خواست‌های دموکراتیک

...ادامه در صفحه ۶



نفی وجود کشورهای مستقل، نفی مبارزه خلق‌ها برای کسب استقلال ملی و درک نادرست از مقام امپریالیسم است

در میان پاره‌های کمونیست‌های ایرانی و یا آنها که خود را کمونیست جا می‌زنند، این تفکر تبلیغ می‌شود که وابستگی اقتصادی یعنی الزام و وابستگی سیاسی. آنها برای ادعای خود استدلال می‌کنند در عصر امپریالیسم، سرمایه مالی امپریالیستی به تمام جهان چنگ انداخته و همه ممالک جهان را به خویش وابسته ساخته و لذا همه کشورهای جهان از نظر اقتصادی وابسته به امپریالیسم و سرمایه مالی در جهان بوده، و نتیجه می‌گیرند که آنها، کشورهای زیر سلطه امپریالیسم محسوب شده و از نظر سیاسی دست‌نشانده آنها هستند. دلایل تئوریک "مارکسیستی" آنها این است که چون اقتصاد حرف آخر را می‌زند و همه این کشورها از نظر اقتصادی به سرمایه مالی امپریالیستی وابسته‌اند، پس از نظر سیاسی نیز وابسته به امپریالیسم‌اند و از این حکم به این نتیجه "داهیانه" ...ادامه در صفحه ۴

www.toufan.org

تارنمای توفان در شبکه مجازی

toufan@toufan.org

نشانی پست الکترونیکی

سخنی با خوانندگان: نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست لنینیست‌های ایران است. "توفان" نشریه "حزب کارگران" حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیست‌های صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی برسانید، زیرا ما تنها با اتکاء بر نیروی خود پابرجانیم و به این مساعدت‌ها، هر چند هم که جزئی باشند نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، هزینه گزاف پستی مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

Toufan حساب بانکی
Postbank Hamburg
BLZ: 20110022
KontoNr.: 2573372600
Germany
IBAN: DE70 2011 0022 2573 3026 00

آدرس مکاتبات
Toufan
Postfach 11 38
64526 Mörfelden-Walldorf
Germany

حکومت‌های دینی هرگز حقوق انسان‌ها را به رسمیت نمی‌شناسند